

۵۱ فرهنگ و اجتماع

مقتدر درجه اول را از دست داده بود و آنچه بعد از این تاریخ موجب شد که باز آن کشور مقام مهمی در جهان داشته باشد دیگر قدرت سردارانش نبود بلکه هنرنویسندگان و نقاشان او بود.

ما نیز امروز باید در پی آن باشیم که چنین نیروئی برای خود بدست بیاوریم. گذشتهگان ما در این راه آنقدر کوشیدند که برای ما آبرو و احترامی بزرگ فراهم کردند. بقای ما تا کنون مدیون و مرهون کوشش آن بزرگواران است. امروز ما از آن پدران نشانی نداریم. آنچه ایشان بزرگداشتند ما به مسخره و بازی گرفته ایم. دیو فساد در گوش ما افسانه و افسون می خواند. کسانی که دستگاه کشور ما را می گردانند چیز در اندیشه انباشتن کبسه خود نیستند. دیگران نیز از ایشان سرمشق می گیرند و پیروی می کنند. اگر وضع چنین بماند هیچ لازم نیست که حادثه ای عظیم ریشه وجود ما را بر کند. ما خود به آغوش فنا می ستاییم. اما اگر هنوز امیدی هست آنست که جوانان ما همه یکبار به فساد تن در نداده اند. هنوز برق آرزو در چشم ایشان می درخشد. آرزوی آنکه بمانند و سرافراز باشند. تا چنین شوری در دلها هست همه پدیا را سهل می توان گرفت. آینده به دست ایشان است و من آرزو دارم که فردا تو هم در صف این کسان در آئی. یعنی در صف کسانی که به قدر و شأن خود پی برده اند. می دانند که اگر برای ایران آبرویی نمایند خود نیز آبرو نخواهند داشت. می دانند که برای کسب این شرف کوشش باید کرد و رنج باید برد.

گفتار یاکروار

این روزها بازار «میهن پرستی» از نورزوق گرفته است. کسانی که تا چندی پیش، چون عنوز وضع را ناپایدار می‌دیدند یا احتیاط رفتار می‌کردند و مترصد بودند که از میان سیاستهای مختلف هر کدام پیروز شد خود را به آن ببندند، اکنون چون کلر میکروبیه شده است در دلبری خطری نمی‌بینند و چون ضرر جانی و مالی در پیش نیست و احتمال نفع هست، دلیرانه آمادۀ فداکاری در راه میهن شده‌اند!

آنچه مایهٔ تومندی است آنست که این فداکاران نه همان فداکاری بلکه اصلاکاری نمی‌کنند و اگر می‌کنند جز جستجوی سود شخصی و آنی نیست. اگر خطری که هستی ما را تهدید می‌کند مرتفع شده بود شاید زبان این سهل‌انگاری اندک می‌بود. اما خطر هنوز همچنان برجاست و ما تسکین آنی درد را با قلع فساد امتیاه کرده سر مست شده‌ایم.

خطر از کجاست؟ ما هستی کوچکیم که در میان قوای عظیمی واقع شده‌ایم. سر زمین ما غنی است و چشم منبع آزمندان بدان دوخته است. مدنیه است که ملت‌های زنده و هشیار جهان این تکه را در یافته‌اند که اگر می‌خواهند باقی‌مانند باید قوای خویش را جمع بیاورند و وحدتی

گفتار یا کردار ۵۶

میان اجزاء پراکنده خود ایجاد کنند. از روی این سیاست که در بسیاری از کشورها با تدبیر و پیش بینی انجام گرفته است از طوایف کوچک و مختلف، ملت‌های واحد بزرگ تشکیل یافته است.

در این مدت ما، که از کهنسال ترین ملت‌های دنیا ایم و میان دورترین طوایف ما نزدیکترین و متین‌ترین روابط قومی و نژادی و ملی هست، به خواب خردگوشی رفته بودیم و پیدشویان ما، در حرص و خود پرستی، از وظایفی که به عهده داشته‌اند غافل ماندند. نتیجه آنست که هنوز میان اقوام ایرانی، با همسوابق و روابط تاریخی و نژادی، اختلافاتی ظاهری مانده است. دشمنان ما از این اختلافات استفاده می‌کنند و هر وقت که مقتضی دیدند به پهانه‌های آتش تقاطع میان ما دامن می‌زنند.

کاری که در این میان‌ها می‌کنیم اینست که منتظر پیش آمد بنشینیم و رضا بده‌داده بدیم و همینکه خطر بظاهر دور شد به شجاعت خویش و نام‌نیاکان خود بنازیم و هیچ بخاطر شریف خود نیاوریم که خطر همچنان باقی است و فرداست که باز بطریقی با آن رو به رو شویم.

گناه را به گردن این و آن، از خائن داخلی و سیاست خارجی، انداختن و آنها را پدباد دشنام‌زترین گرفتن سهل است اما چاره کار نیست. چاره آنست که حر به را از دست حریف بگیریم و یا، بازی، خود حر به بدست او ندهیم.

آنچه در وضع امروز جهان برای هر ایرانی، کفمی خواهد ایرانی بماند و به این سبب ناچار به بقای کشور و ملت خود دل بسته است، مایه نگرانی است اینست که دشمنان ما از دیر باز به پهانه اختلاف در لجه و زبان یا اختلاف جزئی در دین میان اجزاء ملت ایران تفرقه می‌اندازند و

۵۷ فرهنگ و اجتماع

البته همیشه و در همه جا خائنانی پیدا می‌شوند که بطمع نفع شخصی یا از روی نادانی آلت دست ایشان بشوند و کار را بر هموطنان خود دشوار کنند. دشمنان ما هشیارند، ما نیز باید هشیار باشیم و نگذاریم که بنیاد ملیت ما را پنهان بدهند. خوشبختی اینست که کار اینقدرها دشوار نیست و مایه تأسف نیز همین است، کار را هر چه آسان باشد چون انجام ندهیم نا کرده می‌ماند چنانکه تاکنون مانده است.

سیاست ایجاد وحدت ملی سیاستی است که امروز تا اندازه‌ای فرصتی باقی است باید در سرتیغ دستور کار ما قرار بگیرد. برای اجرای این مقصود باید کوشید که اختلافات از میان برداشته شود و اقوام ایرانی هر چه بیشتر با هم نزدیک شوند و روح واحد ملی بر ایشان مسلط گردد. اختلافاتی که امروز میان اقوام مختلف ایرانی وجود دارد دو گونه است: یکی در مذهب و دیگری در زبان.

خوشبختانه اکثر ایرانیان امروز مذهب شیعه دارند و شمار اقلیت‌هایی که پیرو ادیان یا مذاهب دیگرند بسیار کم است. با اینحال هنوز بیش از دو میلیون از مردم این کشور به مذهب سنت وابسته‌اند. سیاستی که در این راه پیش باید گرفت تغییر مذهب نیست بلکه فقط با پیروان مذاهب دیگر، خاصه فریق اسلامی، مدارا و معاشات بیشتر باید کرد تا دشمنان ما آتش این اختلاف را دامن نزنند و به این بهانه میان ما جدائی نیفکنند. مثلاً بعضی از برادران کرد ما از اهل سنت‌اند. باید بدانیم که ایشان هم ایرانی‌اند و هم مسلمان و این اختلاف در فرود ما را از یکدیگر جدا نمی‌کند. اختلاف دیگر در لهجه‌های محلی است. بعضی از این لهجه‌ها مانند طبری و گیلکی امروز خود به خود ضعیف شده و مردم نواحی مازندران

گفتار یا کردار ۵۸

و گیلان به سبب نزدیک بودن با مرکز کشور یا به علل دیگر با زبان رسمی کشور آشنائی یافته اند . اما در بسیاری از نواحی ایران هنوز اختلاف زبان شدت و قوت تمام باقی است . بزرگترین وثیقه‌ای که ما امروز به عهدہ داریم اینست که این اختلاف را از میان برداریم و منکلمان به لهجه‌های گوناگون را با زبان فادسی آشنا کنیم .

برای رسیدن به این منظور اگر اجبار و اکراه را در میان بیاوریم هرگز به مقصود نخواهیم رسید . راه درست آنست که سیاست تشویق پیش بگیریم و موجبات و وسائل فراهم کنیم که ایشان خود به آموختن زبان شیرین و فصیح فارسی راجب و شایق شوند . در این راه که اذمہتمن و غلایف ملی منست از بذل مال نباید خودداری کرد زیرا که فایده آن عظیم خواهد بود .

کار نخستین ما البته تعمیم و ترویج فرهنگ بخصوص در این نواحی است . اکنون که از اجرای برنامه تعلیمات اجباری گفتگو می‌شود باید به تأسیس و ایجاد مدارس خاصه در ولایاتی که لهجه یا زبانی جز فارسی دارند بیشتر توجه شود . اما باید دانست که تنها با فرستادن معلم و تعلیم خواندن و نوشتن این مهم انجام نخواهد یافت . باید از تمام وسائل آموزش که لذت بخشی و شوق انگیز است استفاده کرد .

از جمله این وسائل یکی سینماهای علمی و تربیتی و تفریحی است . این سینماها را که برای تمام نواحی کشور لازم است با خرج کمی می‌توان به فارسی برگرداند و مطمئن بود که در ترویج و تعمیم زبان رسمی کشور به این وسیله نتیجه‌ای عظیم بدست خواهد آمد .

ساختن فیلمهای ایرانی از روی داستانیهای ملی و افسانه‌های

۵۹ فرهنگ و اجتماع
محللی بی شک در ایجاد روح واحد ملی بزرگترین تأثیر را خواهد داشت و این کار اگر چه دشوارتر است نباید مورد غفلت قرار گیرد. چه مانعی دارد که در این کار مطالعه جدی بعمل آید تا بتدریج ما هم بتوانیم بعضی از این شاهکارهای بزرگ ادبی خود را در فیلم سینما مجسم سازیم و ذهن جوانان ما پیوده شیفته آثار دیگران، که اغلب از آنچه ما خود داریم برتر و زیباتر نیست، نشود.

کار دیگری که باید انجام داد ایجاد جوایز بزرگ و کوچک ادبی است تا به این وسیله زبان و ادبیات خود را هم رونق و هم روح بدهیم. برای مثال باید گفت که در کشور فرانسه هر سال پیش از یکصد و پنجاه جایزه ادبی به نویسندگان و شاعران اعطا می شود که بعضی از آنها عمومی است و بعضی دیگر خاص شهری یا ولایتی می باشد و در کشور ما که بمغایرت آنرا سر زمین ادبیات می خوانیم حتی یک جایزه ادبی هم وجود ندارد.

گذشته از جوایز بزرگ عمومی، که برای پیشرفت ذوق و ترقی زبان و ادبیات ملی در کمال لزوم است، باید بخصوص در آن نواحی که زبان رسمی کشور کمتر رایج است جوایز متعدد ادبی قرارداد و هر سال با دقت و بی نظری آن جوایز را به نویسندگان و شاعران محلی بخشید تا اهل ذوق به آموختن زبان شیرین فارسی راغب شوند و بتدریج وحدت زبان میان اقوام ایرانی، که بسبب عدم ارتباط با یکدیگر لهجه های مختلف یافته اند، ایجاد گردد.

ترویج ادبیات درخشان قدیم، خاصه قسمتهائی که هنوز هم مفید و هم برای مردمان امروز لذت بخش است، نیز باید در برنامه

گفتار یا کردار ۶۰
کارهای ما قرار گیرد .

باید نسخه‌های فراوان از آثار گرانبهای بزرگان ادبیات فارسی چاپ شود و به قیمت ارزان در تمام نقاط کشور در دسترس خوانندگان قرار گیرد تا بتدریج بجای این کتابهای بی‌معنی خالی از ذوق و زیبایی و احیاناً فاسدکننده اخلاقی که در دست جوانان کشور است شاهکارهای ادبی این سرزمین مورد مطالعه جوانان واقع شود و به این طریق مردم ایران با آنچه مایه افتخار ملی ایشان است آشنا گردند .

از اینگونه کارها بسیار است و اجرای آنها هم مهم و هم فوری است . برای مجموع این کارها نیز شاید کمتر از هبالتی که برای کارهای بی‌معنی صرف می‌شود لازم خواهد بود . بعلاوه بعضی از این امور اگر در دست اداره شود، تحمیلی به بودجه کشور نخواهد شد بلکه شاید منفعی نیز از آنها بدست بیاید .

اما عمل دشوارتر از حرف است و به این سبب ما که مردم عاقلی هستیم کار آسانتر را انتخاب می‌کنیم و به زبان سر و جان را فدای وطن می‌سازیم که این کار زحمتی و ضرری ندارد . خطر را می‌بینیم و برای رفع آن جنبشی نمی‌کنیم تا فرصت از دست برود .
ماتهایی که منقرض شده‌اند همه همین صفت را داشته‌اند .

آزبان حضرت

حوادثی که در این سالهای اخیر بر ما گذشته است و مشکلاتی که با آنها روبه‌رو شده‌ایم، اگر این فایده را ببخشد که تازیانه عبرتی باشد و ما را از این خواب‌گران بیدار کند فایده عظیمی است.

چندین سال، در بهترین فرصتی که دست داده بود، ما را بازی دادند و سرگرم کردند. ساده‌دلان چندی دلخوش بودند و می‌پنداشتند که کادی انجام می‌گیرد و پیشرفتی نصیب ملت می‌شود. اما آن‌ها که نظری تیزتر داشتند و به‌کنه امور توجه می‌کردند یا از بیم دم‌فرو بستند و یا در کنج زندان نشستند، چون پرده‌ریزا درید همه دیدند که در پشت آن جز دروغ نبود.

دیدند که اساس ملیت ایشان، ملیتی که با کوشش میلیون‌ها فرزندان این سرزمین در طی قرنهای دراز استوار مانده بود، شکسته و لرزان است. دیدند که چراغ روشن فرهنگ ایشان رو به خاموشی می‌رود. دیدند و می‌بینند و این حقیقت وحشت‌انگیز در چشم آنان که بی‌ناترند عظیم‌تر جلوه می‌کند.

امروز کشوری داریم که شماره بیسوادانش رقم شرم‌آوری است.

تاریخه عبرت ۶۴

اکنون دانسته‌ایم که نواحی تعلیمات اکابر در دوران گذشته فریبی خائفانه بوده است. میان ساکنان این سرزمین پهناور، در نواحی مختلف، لهجه‌های گوناگون رایج است. فقر و رستی میزان معیشت از یک طرف، و توجه نکردن حکومتها به تعلیم و تربیت افراد از طرف دیگر، فاصله‌ای میان این نواحی ایجاد کرده است. تاخر سندی قاطبه افراد ملت از عاملان حکومت، خاصه اکنون که راه ارتباط با جهان باز شده و افکار آزادیخواهی میان عموم انتشار یافته، موجب شده است که از بعضی نواحی آوازه جدائی برخیزد. این آوازه معلوم نیست که فردا از نواحی دیگر به گوش نرسد و سیاستهای خارجی به تحریک سایر اقوام ایرانی پردازد.

بیش از این گفته‌ایم که آنچه ما را تهدید می‌کند تجزیه سیاسی نیست بلکه تجزیه فرهنگی است. اینجا باید گفت که بیم من از جدائی معنوی اقوام ایرانی نه از روی تعصبی است که امروز بعضی از فرق آنرا بیجا و ناپسند می‌شمارند و من خود در اصول با ایشان همداستانم. من هرگز روانی دادم که بدبانه‌ای، از قبیل وحدت حکومت، زبانی یا فرهنگی بدقومی تحمیل شود به طریقی که این امر مشکلی در راه پیشرفت معنوی آن قوم ایجاد کند. اما در آنچه می‌گویم مسالحت و منفعت خود آن اقوام منظور است.

می‌دانیم که تاکنون در دنیا زبان و فرهنگ واحدی نیست که همه اقوام جهان، به استراک، آنرا برای رفع حوائج معنوی و ارتباط با یکدیگر بکار برند. شاید روزی ایجاد چنین زبان و فرهنگ مشترکی میسر شود اما هنوز آن روز بسیار دور است.

۶۵ ~~www.ketabfarsi.com~~ فرهنگ و اجتماع
 پس اکنون هر قومی که زبانی خاص خود دارد ناچار باید علوم و معارف وسیع بشری را به زبان خود بیاموزد زیرا آموختن زبان بیگانه برای همه افراد یک قوم نه همان دشوار است بلکه امکان پذیر نیست. اما نقل همه علوم و معارف به یک زبان مستلزم مهاجرتی است که از همه اقوام کوچک بر نمی آید. پس اقوامی که زبان و فرهنگ واحدی دارند هر چه شماره نفوسشان بیشتر باشد وسائل مادی بیشتر برای بسط و توسعه فرهنگ خود در اختیار خواهند داشت و بیشتر و بهتر می توانند در امور معنوی پیشرفت و ترقی کنند.

بنابراین جدا شدن شعب مختلف یک قوم از یکدیگر و ترک زبان مشترک رسمی و قبول لهجه های محلی بجای آن به زبان خود آن شعب و ولایات است.

باید دانست که وجود لهجه های مختلف در کشور واحد و جمعی نیست که بهما مخصوص باشد. در فرانسه و انگلستان و بلژیک و آلمان و بعضی از ممالک دیگر لهجه های متعدد هست که گاهی از زبان رسمی کشور بسیار دور است. اما برای هیچیک از آن ممالک این وضع مشکلی ایجاد نمی کند زیرا زبان رسمی آنها بعدی توسعه یافته و نمو کرده که لهجه های محلی را بکلی تحت الشعاع گذاشته است. زبان مردمان ناحیه برتانی در فرانسه حتی با زبان رسمی آن کشور هم ریشه نیز نیست و با اینحال کوشش آلمانها در مدت تصرف فرانسه برای این ناحیه را استقلال دهند و میان آن با نواحی دیگر فرانسه جدائی افکنند به جایی نرسید. علت آن بود که زبان فرانسوی وسیعتر و کاملتر از آن است که در ترک آن و قبول لهجه محلی ناقصی به عنوان زبان رسمی نفی

تاریخه عبرت ۶۶

برای مردم آن ناحیه متصور باشد . بعلاوه شیوع تعلیم و تربیت مردم ناحیه برتانی را چنان پرورده و با زبان و روح فرانسوی آشنا کرده بود که هیچگونه بیگانگی میان ایشان وجود نداشت . وضع ایرلندیها نسبت به انگلستان اندکی متفاوت است . ایرلندیها این بیگانگی را هنوز حس می کنند اما زبان انگلیسی را به قدری شایع و وسیع می بینند که ترك آنرا به زبان خود می دانند و بسیاری از نویسندگان و شاعران بزرگ ایرلند جز به انگلیسی چیزی نمی نویسند .

اما وضع ما بدینگونه نیست . ارتباط و بلکه اشتراك اقوام ایرانی در فرهنگ ، بسیار محکمتر و قدیمتر از اکثر اقوامی است که زیر فرمان حکومت واحد بسر می برند . یعنی زمینه وحدت ملی ما بسیار فراهم تر است . فرهنگ ایرانی ؛ تا آنجا که مربوط به آداب و رسوم و خلق و خوی و سوابق مشترک تاریخی و عقاید و آفاندها و ترانههاست ، در سراسر کشوری که امروز ایران خوانده می شود ، و حتی بیرون از سرحدات این کشور ، غلبه و استیلا دارد . این وضع طبیعی و نتیجه هوش و استعداد و کوشش پدران و گذشتگان نام آورد هاست که در جریبان بلاها و حوادث عظیم قرنها توانسته اند رنگ خاص ملی خود را حفظ کنند . اما ذکر آنچه در این دوران اخیر بر عهده ما بوده است جز شرمندگی حاصلی ندارد زیرا که یکی از هزار وظیفه را بجا نیاورده ایم .

تعلیم عمومی را ؛ با آنکه آوازه آنرا در بوق و کرنا انداختیم ، بسیار سهل گرفته ایم . هنوز در بسیاری از نواحی کشور ما يك در صد هم نمی توان یافت که خواندن و نوشتن بدانند . در همه جای جهان

۶۷ ————— نرمنگه واجتماع

لهجه‌های محلی در اثر شیوع تعلیم و تربیت و کثرت ارتباط مادی و معنوی میان نواحی مختلف یک کشور بتدریج ضعیف می‌شود و زبان رسمی کشور شایع و رایج می‌گردد و جای آنها را می‌گیرد. در کشور ما ، به‌خلاف ، لهجه‌هایی که اکثر آنها با زبان محلی از یک ریشه و خانواده است هنوز چنان با زبان رسمی و با یکدیگر اختلاف دارند که مردم نواحی مختلف بدشواری مقصود یکدیگر را در می‌یابند و گاهی جز به وسیله مترجم تفاهم ایشان میسر نیست . زیرا که ما برای ایجاد این وحدت و ارتباط کاری نکرده‌ایم .

امروز ، اگر فرصت از دست نرفته باشد ، وقت بسیار تنگ است و برای تحکیم بنیان ملیت ایران مجاهدتی عظیم بکار باید برد . اما نخستین شرط توفیق و رسیدن به مقصود شناختن راه است . شك نیست که تعلیم عمومی مهمترین قسمت کاری است که برای ایجاد وحدت ملی لازم است . این نکته آشکارتر از آنست که از نظرها پنهان بماند و ما نیز چندی است که بدان توجه کرده‌ایم . اکنون قانونی برای تعلیمات عمومی اجباری داریم . اما آنچه مؤثر است مواد قانون نیست بلکه اجرای آنست .

هر کس که با وضع طبیعی و اقتصادی کشور ایران آشنا باشد می‌داند که در این سرزمین آبادیهای کوچک پراکنده بسیار است که در همه آنها تأسیس دبستان امکان پذیر نیست و کودکان هر چند آبادی ناچار باید یکجا گرد آیند . نبودن وسائل حمل و نقل این آمد و شد را دشوار می‌کند و در نتیجه از اقبال عمومی به امر تحصیل می‌کاهد . اما مشکل بزرگتر وضع اقتصادی اکثریت ساکنان این کشور

تاریخچه مهرت **۶۸**

است. کشاورزان که بیشتر اهالی ایرانند چنان در فقر و تنگدستی بسر می‌برند و از حداقل وسائل معاش محرومند که گفتگو از تحصیل برای ایشان تفن زائیدی است. پیش از آنکه وضع اقتصادی ایشان اصلاح شود و پیش از آنکه مردم این سرزمین از نخستین لوازم زندگی بهره‌مند گردند تعلیمات عمومی در این کشور انجام نخواهد گرفت. کودکان تیزهوش و ذریک ایرانی، برای کسب معاش از همان خردسالی در کارگاه و کارخانه یا در کوه و دشت به کاردستی یا گله‌چرانی و کمک‌های کشاورزی به کسان خود می‌پردازد. اشتغال او به تحصیل، با مشکلاتی که به سبب وضع طبیعی اکثر آبادیهای ایران در پیش است، قسمتی از درآمد خانواده او را خواهد کاست. از این گذشته، در کشوری که امر بهداشت تا این، مورد احوال قرار گرفته شماره کودکان بی‌بدر و بی‌کس که نان‌آوری ندارند کم نیست. پس قدم اول را برای بهبود وضع

عمومی باید برداشت و مهمترین اقدام ضروری در این راه، تقسیم زمین میان کشاورزان و ایجاد بانکها برای کمک به زارع و اجرای بیمه اجتماعی و کلیه کارهایی است که معاش خانواده‌ها و افراد را تأمین کنند و کودکان را از رنج کار در آغاز عمر بی‌نیاز سازد.

دو شادوش این اقدامات به اجرای تعلیمات عمومی همت باید گماشت. اما به این نکته نیز توجه باید کرد که تنها آه و ختن خواندن و نوشتن برای پرورش ذهن و روح افراد کشور کافی نیست. باید در اندیشه آن بود که هر فرد پس از آنکه خواندن آموخت چه خواهد خواند؟

در دوره کوتاه تعلیم عمومی کودکان چیزی نمی‌آهوزند که روح

۶۹ فرهنگ و اجتماع

ملی را در ایشان تقویت کند و انتظار نمی‌توان داشت که همه افراد، بصرافت طبع همینکه خواندن و نوشتن آموختند به سراغ آثار ادبیات قدیم بروند. باید از هم اکنون به تألیف کتب و رسالاتی پرداخت که پس از پایان دوران تحصیل در دسترس عموم قرار گیرد و آنچه را در دبستان آموخته‌اند تکمیل کند. این رسالات باید به زبان ساده و فصیح فارسی امروز نوشته شود و حاوی همه مواردی باشد که برای پرورش ذهن و رفع حوائج مادی و معنوی عامه لازم است.

در عده‌ای از این رساله‌ها باید خلاصه داستانهای ملی و آثار زیبای ادبیات فارسی فراهم آید و بعضی دیگر را به بیان مقدمات علوم و معرفت جهان و امور طبیعی و دستوره‌های کشاورزی و پزشکی تخصیص باید داد.

از هر يك از این رسالات که در تألیف و تدوین آنها دقت کافی لازم است باید نسخه‌های بسیار به‌بهای ارزان تهیه کرد و هر جا که خواننده‌ای هست در دسترس او گذاشت.

اکنون که گفنگوی اجزای تعلیم عمومی در میان است توجه به این امر ضروری است و بی‌آن‌که از تعلیم عمومی ناقص و بی‌فایده خواهد بود. برای ترویج زبان و فرهنگ ملی از جدیدترین وسائل فنی استفاده باید کرد. یکی از این وسائل سینمای سخنگو است. علاقه عموم به این امر و تأثیر مهم آن از یکی دو تجربه ناقص و پرعیب که تا کنون انجام گرفته است آشکار می‌شود. در سالهای گذشته چند فیلم در هندوستان به زبان فارسی ساخته و در ایران به نمایش گذاشته شد. در این فیلم‌ها عیبها و نقص‌های فنی بسیار وجود داشت و روزمره

تازمانه عبرت ۷۰

هیچیک با پست‌ترین فیلم‌های اروپا و آمریکا نیز قابل قیاس نبود. اما فقط به‌سبب آنکه بازیگران به زبان فارسی تکلم می‌کردند و داستان فیلم ایرانی و با ذهن تماشاگران مانوس بود عموم ایرانیان به‌تماشای آن فیلم‌ها اقبال بی‌نظیر نشان دادند و هنوز که سالها از آغاز ورود آنها گذشته‌است در بسیاری از شهرها در معرض تماشااست و کودکان ایرانی با شوق و لذتی تمام جمله‌ها و عبارات بازیگران را که به‌خاطر سپرده‌اند تکرار می‌کنند.

دستگاه فرهنگی ما باید این وسیله را برای ترویج و انتشار زبان فارسی و آشنا کردن ذهن عموم به‌داستانهای ملی زیبای ایران مورد استفاده قرار دهد و علاوه بر مسائل تبدیل الفاظ فیلم‌های خارجی را به‌الفاظ فارسی (که چندتن از جوانان ایرانی در خارج کشور آغاز کرده‌اند) در ایران فراهم بیاورد. خوشبختانه سرمایه‌ای که در این راه به‌عصر فرسد با عناق بسیار باز می‌گردد و به‌این طریق در عین آنکه بزرگترین خدمت به‌ترویج زبان فارسی انجام می‌گیرد برمالیه کشور تحصیلی نخواهد شد.

اقدام به‌تهیه فیلم‌های ایرانی از موضوعهای داستانی و تاریخی و یا از زندگی طبیعی ایرانیان یکی از کارهای مفید و ضروری است و پس از تهیه آنها باید در هر شهر کوچک و حتی در دهکده‌ها با منافعی که از نمایش همین فیلمها حاصل می‌شود به‌ساختن تالارهای نمایش اقدام شود و مسلم است که این کار یکی از مراحل تعلیم عمومی و از بهترین وسائل ترویج زبان و فرهنگ فارسی است.

برای تحکیم بنیان ملیت و ایجاد وحدت میان افراد ایرانی

باز کارهای بسیار در پیش است که مجال تذکار آنها نیست .
اما باید دید که از حوادث اخیر تا چه اندازه عبرت گرفته ایم و
این تازیانه‌ها که بر سر ما فرود آمده تا چه حد ما را بیدار کرده است .
در دوران گذشته کاری نکردیم و بسیار زیان کردیم . امروز باید
بکوشیم و بشناسیم و گرفته فرداست که فرصت از دست رفته باشد .

به دوستان جوانم

سجایب امسا که در پاسخ برنگ
دانشجویان داسکتة ادیان در
بالار آن دانشگاه گمبسته است

... تهنیتی که بهمن می گوئید تهنیتی بر من است. تهنیت آن که این شغل را از معلمی برتر شمرده و آنرا برای خود شأن و مقامی دانسته‌ام. هر که مرا می‌شناسد می‌داند که چنین نیست. من بیش از بیست سال معلمی کرده‌ام. درجات این خدمت را، از آموزگاری تا استادی، يك يك پیموده‌ام. بهترین روزگار جوانیم در سر این کار رفته است. خوشترین یادگاری که از زندگی دارم یاد ساعتی است که با شما گفتگو می‌کردم و می‌دیدم که تقسم دد می‌گیرد و دل‌های پاک شما، مانند دل من، از پرتو شوق و آرزو، آرزوی خدمت به ایران و شوق کوشش در راه سر بلندی آن، روشن می‌شود.

این شوق و آرزو را بارها در برق نگاه شما دیده‌ام و دلم از آن به وجد آمده است. دیده‌ام که هنوز آن آتشی که نمیرد در دل شما هست. کار من آن بود که بر این آتش دامن بزنم. این خدمت را همیشه خطیر شمرده‌ام و هیچ شغلی و مقامی در چشم من از این بزرگوارتر نیست. اما بارها شد که چون با دلی گرم امید از شما جدا شدم، آبی سرد بر آتش شوقم ریخت. چندی پیش بود که از مدرسه بیرون می‌رفتم.

به دوستان جوانم ۷۶

به یکی از رفیقان شما که پارسال دانشکده را پایان رسانیده و آماده خدمت به کشور شده بود برخورددم . از کارش پرسیدم . معلوم شد که بیکار است زیرا برای آنکه او را به خدمت ، خدمتی که پانزده سال کوشیده و آماده آن شده بود ، بگمارند از او پول خواسته اند و نداشته یا نداده است . دل من از شنیدن این داستان پدید آمد . اندیشیدم که همه رنج و کوشش بر باد رفته است . سالها می کوشم که به فرزندان و دوستان جوانم پاکی و درستی و فداکاری بیاموزم ، و دیو فساد بر من و سعی من می خندد ، شوق و شور مرا و پاکی و صفای دل شما را بمسخره می گیرد . از کسی که در نخستین روز ورود به اجتماع با رشوه خوراری و نادرستی روبه رو می شود چه توقع می توان داشت ؟ اینجا پند و اندرز به چه کار می آید ؟ حقیقتی هست تلخ و جانگزای که آنرا با سخن شیرین گوایا نمی توان کرد .

دل آزرده از او جدا شدم . اما این آزرده گی مرا نومید نکرد ، کینه ور کرد . نومیدی مرگه است و کین نشان زندگی است . از کوشش دست کشیدن و تن به مرگ دادن برای زنده ننگ است . با خود گفتم که بیشتر باید کوشید ؛ و با دشمن ، دشمن فساد که درشت و پولاد بازوست ، از هر راه که بتوان پنجه باید کرد .

من در کلاس است هیچ دینی نداشتم اما دوستی داشتم که پاکدلی و پاکدامنی و کاردانی او را می ستودم . بارها راز دل رنجیده را با او در میان گذاشته بودم . همیشه او را همدرد و همرای خود می بافتم . روزی او مرا بیاری خواست . گفت روز آزمایش است و تو هم باید در این گیرودار که برای خدمت به ایران در گرفته است ، شریک باشی و کاردی بکنی . کار من

۷۷ ~~فرمانگه و اجتماع~~

معلمی بوده است و هست . گفت کار بیشتر باید کرد . گفتیم : از من کار ، تاجان دارم و نفس برمی آرم . گفت معاون من در وزارت کشور باش . پذیرفتم . تا نگویند زبان آوراست ، اما مرد کار نیست . او مرا به پیشگاه شاه برد .

شاه فرمود : « روزگار امروز است . هر که از اوکاری برمی آید باید بیاید و بنماید » . من سر خدمت خم کردم . مگر هرگز جز خدمت به ایران آرزویی داشتم ؟ جای آن نبود که بگویم کار من کاری دیگر است ! مگر آن روز که ، خدای نا کرده ، خطری برای ایران پیش آید و شاه همه را به خدمت سر بازی بخواند ، جای آن هست که کسی بگوید من کار دیگر دارم و جنگ و ستیز نمی توانم ؟ هر کس باید آتقد که می تواند بکوشد . کار ندانستن و کناره جستن که هنر نیست . من پنداشتم که روز خطر است . شاه ایران دریافته است که دشمن درون ، یعنی دیو فساد ، در کشور تباهی می کند و کاری بالا گرفته است . شاه از فرزندان ایران ، در کشتن این دشمن ، کار و کوشش می خواهد . من هم جز این آرزویی نداشتم .

اگر ایران باید آزاد بماند و آباد شود راهی جز کوشش و کار فرزندانش ندارد . ناجوانمردی است خطر را دیدن و در پی دفع آن نکوشیدن !

شاه فرمود : « همه کسانی را که شوق خدمت به ایران در سر دارند بخوانید و به کار بگمارید و به ایشان بگوئید که روز کار ، همین امروز است و همیشه چنین فرصتی به دست نمی آید . »

من کمر خدمت بستم . آنچه از جانب خود می توانم گفت این

۷۸ **پندوسان جوانم**
 است که دمی از خدمت غفلت نخواهم کرد. آرزوی من چیزی خدمت ندارم و دقیقه‌ای از کار فرو نمی‌گذارم. می‌دانم و بیخین می‌دانم که روزگار ما و کار و بار ما باید بهتر از این باشد که هست، و برای آن که بهتر باشد بسیار کوشش باید کرد.

در کشورهایی که کارشان روبه‌راه است و وظیفه هر فرد، هر جوان، اینست که خدمت عادی خود را درست انجام بدهد. بیش از آن لازم نیست. اما برای جوان ایرانی، وظیفه به اینجا پایان نمی‌پذیرد. باید بسیار بیشتر بکوشد. باید تا توان دارد کار کند. فداکاری باید کرد. کار به قدر مزد کردن بدن نیست، اما منتهی ندارد. جوان ایرانی اگر غیرت دارد، باید منت بگذارد. باید بیش از مزد کار کند، باید بداند که وامی عظیم بر گردن اوست.

دو سه قرن است که کاهلی کرده‌ایم. پدران ما وظیفه خود را درست انجام نداده‌اند. ما پسران چه می‌کنیم؟ ننگ و تفرت را بر پدران خویش می‌پذیریم؟ این که مایه سرافرازی نیست! یا می‌کوشیم که قصور ایشان را جبران کنیم؟

دوستان جوانم! هر استادی که کاری جز معلمی می‌پذیرد باید از شورای دانشگاه اجازه بخواهد. من هم اجازه خواستم، اما آن کار رسمی است. من بیشتر دوست دارم که مطلب را با شما در میان بگذارم و از شما اجازه بخواهم. شما بگوئید که امید آینده ایرانید. اندیشه شما و رأی شماست که در کار فردای ایران مؤثر است. بشما می‌گویم و از شما می‌خواهم که در این کار رأی بدهید.

من معلم. معلمی را شریف‌ترین شغلها می‌دانم، هرگز، تا

۲۹ ~~www.ketabfarsi.com~~ فرهنگ و اجتماع

جان دارم ؛ از معلمی دست نخواهم کشید . کاری که اکنون در پیش گرفته‌ام ، اگر چه قسمتی از وقت مرا می‌گیرد ، هرگز مرا از درس و بحث باز نخواهد داشت . دشواری کار بر گردن من است . از فراغت و آسایش چشم می‌پوشم و بجای آن کار می‌کنم .

گفتم که ایرانی امروز ، اگر می‌خواهد بهوطنش خدمت کند ، نباید به‌کار عادی قناعت بورزد . باید کار کند . آنگاه که توان دارد ، تا آن دم که جان دارد .

من هم آن کار را به‌این قصد پذیرفته‌ام . به‌قصد آنکه همه اوقات فراغتم را به‌خدمت ایران صرف کنم . اگر برای ایران از این فداکاری سودی باشد برای من افتخاری بیش از این نیست ، و اگر در این خدمت توفیق نیافتم ، باری کوشش خود را کرده‌ام . باز می‌گردم و همه وقت خود را ، مانند پیش ، به‌درس و بحث می‌گذرانم . در هر دو حال سه‌افراز خواهم بود که جز خدمت به‌ایران غرضی نداشته‌ام و در این راه از کوشش نیاسوده‌ام .

خرداد ۱۳۳۴

فرهنگ مشترک

یکی از اموری که در آن کثرت شریکان مطلوب و مایه رونق و اعتبار است فرهنگ ملی است. فرهنگ هر قوم محصول اندیشه و ذوق و تجربه‌های عموم افراد آن در گذشته و حال می‌باشد. از اینجاست که هر چه قلمرو فرهنگی وسیعتر باشد گروهی بزرگتر در ایجاد و تکمیل آن می‌کوشند و از کوشش ایشان نتیجه‌ای عظیمتر و کاملتر حاصل می‌شود. البته در ترقی و تکامل فرهنگ اقوام عوامل بسیار دیگر نیز در کار است که در این گفتگو مورد نظر ما نیست.

ما و صنعت قلمرو و کثرت افراد گذشته از آنکه بر شمار سازنده‌گان بنای فرهنگ ملی می‌افزاید از جنبه اقتصاد مناسبی نیز، خاصه در قرنهای اخیر، عامل بزرگی توسعه و ترقی فرهنگ به‌شمار می‌آید. قومی که شماره افراد آن محدود است اگر فرهنگی مستقل داشته باشد مجال است که بتواند در فنون مختلف به اندازه ملت‌های بزرگ ترقی کند زیرا که استطاعت‌حالی نیز برای اینکار نخواهد داشت. اگر می‌بینیم که ملت‌های زنده و پینای امروز در ترویج و انتشار زبان و فرهنگ خود میکوشند یکی از علل آن پی‌تردید توجه به همین نکته است. از قدیم معروف بوده است که از ادبیات نان در نمی‌آید اما امروز

فرهنگ مشترک ۸۴

نویسندگان انگلیسی زبان نه همان نان خود را از ادبیات حاصل می کنند بلکه اغلب ایشان ثروت‌های عظیم از نویسندگی اندوخته‌اند و علت این امر را جز کثرت شماره مردم انگلیسی زبان و انگلیسی دان در دنیای امروز نباید دانست .

پس در صورتیکه ملت‌های دیگر کوشش می کنند تا زبان و ادبیات خود را نزد اقوام دیگر رواج و انتشار دهند و در این راه از بذل مال مضایقه ندارند پیداست اقوامی که اتحاد بلکه وحدت نژاد و زبان و فرهنگ ایشان به سوابق و روابط قدیم تاریخی محکم و ثابت است در حفظ و تحکیم این علاقه چه وظیفه خطیری به عهده دارند .

ما وارث فرهنگی هستیم که از قدیمترین زمان‌های تاریخی در قسمتی بزرگ از آسیا انتشار داشته‌است . اقوام ایرانی که اکنون در چند کشور آسیائی پراکنده‌اند سازنده و مالک این فرهنگ می باشند . این اقوام به سبب کثرت عده و وسعت سرزمین در طی تاریخ اگر چه گاهی حکومت واحد یافته اند اما بیشتر زیر فرمان حکومت‌های متعدد بر می برده اند . اختلافات جزئی در زبان و بعضی از آداب نیز همیشه میان ایشان وجود داشته‌است . امامت‌فکران و دانشمندان این اقوام همیشه خود را به فرهنگ واحد ایرانی منسوب می داشته و در خدمت به آن می کوشیده‌اند .

شاعران و نویسندگان آنی که در دربار یکی از امیران محلی می زیستند اگر چه آن امیر بر قسمت کوچکی از این سر زمین پنهان حکومت داشته‌است ، باز خود را ایرانی و امیر را پادشاه ایران شمرده و از مفاخر جامعه بزرگی که خود را عضو آن می دانسته‌اند سخن رانده‌اند .

دود کی پنخارائی ، ابو جعفر احمد بن محمد صفاری را همه

۸۵ فرهنگ و اجتماع

آزادگان و مفخر ایران « می خوانند . فرخی سیستانی سلطان محمود غزنوی را که دامنه حکومتش از خراسان تا ری و اصفهان بیشتر نکشید همه جا « خسرو ایران و ملک ایران » خوانده و شاداست که کشور ایران زمین « از او رونقی یافته است :

شیر در در کشور ایسران زمین از نهبش کسرده نتواند زیان هیچ شهرا در جهان آن زهره نیست کوسخن راند زایران بر زبان ... خاقانی شروانی بر ویرانه های مداین ندبه می کند زیرا که آنرا یادگار تیاکان خود می شمارد و نزد اوشروان و غزنین از این جهت که هر دو وایسته به جامعه فرهنگی ایرانی هستند یکسان است :

من شکسته خاطر از شروانیان وز لفظ من

خاک شروان مومیائی بخش ایران آمده

گرچه شروان نیست چون غزنین منم غزنین فضل

از چو من غزنین نگر غزنین به شروان آمده

جای آن نیست که به ذکر شواهد و اسناد برای اثبات این دعوی مسلم و آشکار سخن را دراز کنیم . اما نکته دیگری که باید گفت اینست که بزرگان و نمایندگان فرهنگ ایرانی اگر چه از نواحی مختلف این سرزمین برخاسته و بیشتر ایشان به زبان محلی خود انس و الفت داشته اند اما همگی زبان مشترکی را که در این کشور پهناور رسمیت یافته بود برای بیان اندیشه ها و عواطف خویش اختیار کرده اند .

درباره سخنوران بزرگ مشرق و شمال شرقی ایران سخن غالب اینست که زبان محاوره ایشان با زبانهای که در آثارشان بکار رفته و به زبان ددی معروف است فرقی فاحش نداشته ، با اینحال در همان نواحی نیز

بیشک لهجه‌های محلی مختلفی بوده که جسته جسته نشانی از آنها مانده است. مثلاً در تاریخ بیهقی (تألیف در ۵۶۳) ذکری از محمد بن سعید بیهقی رفته است که مؤلف درباره او می‌گوید «اورا شعری است به زبان بیهقی» و از اینجا برمی‌آید که زبان محاوره مردم بیهقی با زبان ادبی فارسی فرقی داشته است.

امام‌سختوران نواحی دیگر، از سعدی و حافظ شیرازی و خواجوی کرمانی و اوحدی کرمانی یا اصفهانی و قطران و همام تبریزی و نظامی و خاقانی که در گنجه و سروان می‌زیسته‌اند، و مولوی بلخی که در قونیه بصری برد همه به زبان ناحیه و ولایت خود متکلم بوده و زبان فارسی ددی را برای تألیف و تدوین آثار ادبی بکار می‌برده‌اند.

زبانی که در قرن هفتم هجری در کوی و بازار شیراز میان عموم رواج داشته همان نیست که سعدی در گلستان و بوستان و آن غزلهای شیرین بکار برده است. نمونه آن زبان پیتی است در گلستان و چند مصراع در یکی از ملامعات سعدی. حافظ، هزار دستان فارسی هم در خانه و بازار باهدشهریان خود به زبان شیرازی گفتگو می‌کرده و حتی «گلبانگ پهلوی» را در شیرینی و زبانی چون نغمه بلبل می‌شنیده‌است. اما او خود در زبان ادبی استاد است و فخر می‌کند که از شعر دلکش کسی آگاه می‌تواند شد که «سخن گفتن ددی» بداند. او نیز یکجا در غزلی و لمع: یادگاری از این زبان بجا گذاشته‌است. از زبان مردم تبریز در قرن هفتم و مردم اصفهان در قرن هشتم نیز در دیوان همام و اوحدی نمونه‌هایی است.

چرا این سخنوران آثار جاویدان خود را به زبان عادی و روزانه

۸۷ فرستگند و اجتماع

خویش نوشته‌اند؟ آیا اجباری در کار بوده است؟ می‌دانیم که چنین نیست. آیا برای خوشامد عمدی به زبان او سخن می‌سوزد؟ البته نه! زیرا که ممدوحان ایشان یا از امیران محلی بوده و بهمان زبان معمول آن ناحیه آشنائی داشته‌اند و یا، اغلب، فارسی زبان نبوده‌اند. علت این امر را جای دیگر باید جست.

وجود لهجه‌های مختلف نزدیک به هم از یک زبان در میان اقوام همسایه امری است که اختصاص به این سرزمین ندارد و در همه جای دنیا نمونه آنرا می‌توان یافت. در کشور فرانسه از روزگار قدیم دو لهجه اصلی وجود داشته که یکی از آنها از قرن یازدهم تفوق یافته و زبان رسمی کشور قرار گرفته و آن دیگری به صورت لهجه محلی هنوز باقی است و اگر چه آثار آدی دارد در مقابل زبان رسمی فراسه حساب نمی‌آید در انگلستان نیز تفاوت لهجه‌های شمالی و جنوبی محتاج ذکر نیست اما ادبیات و آثار فکری و ذوقی مردم آن کشور بدین زبان رسمی مشترک که زبان انگلیسی است نوشته می‌شود.

غرض از ذکر این مثالها اینست که بدانیم این حال تنها در کشور ما رخ نداده است. اقوامی که قرابت نژادی و زبانی باهم دارند برای تعمیم و تفاهم عجتاج وسیله مشترک می‌هستند و به این سبب اگر لهجه‌های ایشان با هم نزدیک و از یک اصل باشد بطبع یکی از آن لهجه‌ها را به علت سیاسی یا اقتصادی و یا به سبب استعداد خاصی که در اصل داشته رجحان می‌نهند و به عنوان زبان مشترک برمی‌گزینند. بتدریج این لهجه به علت همین تقویتی که یافته و وسیله ارتباط اقوام همساز شده است وسعت و قوت می‌یابد، از لهجه‌های دیگر الفاظ و تعبیرات لازم و مناسب را

فرهنگ مشترک ۸۸

بعاریت می‌گیرد، نویسندگان و متفکران بتدریج ذوق و اندیشه خود را در تکمیل و تزیین آن صرف می‌کنند و آنگاه از آن لهجه، که در آغاز بر لهجه‌های نزدیک خود چندان برتری نداشته، زبانی وسیع و فصیح و کامل ایجاد می‌شود.

این زبان البته در اصل به یکی از نواحی آن سرزمین اختصاص داشته‌است اما پس از آنکه به این طریق توسعه و کمال یافت دیگر به ناحیه خاصی تعلق ندارد بلکه زبان مشترک همهٔ مردمان آن سرزمین محسوب می‌شود. چنانکه زبان فارسی دری ظاهراً در آغاز، زبان محاورهٔ قسمتی از خراسان قدیم بوده‌است اما پس از آنکه به این طریق وسعت و رسمیت یافته و تا این حد نسبت به لهجه‌های دیگر ایرانی ترقی کرده دیگر آثراً به هیچ ناحیه خاصی از این سرزمین پهنانود که مسکن اقوام ایرانی نژاد است متعلق نمی‌توان دانست، بلکه زبان مشترک همهٔ این اقوام است. پس اگر حافظ و سندی به زبان فارسی دری، نه به زبان محلی خود، شعر سروده‌اند در کارشان گمان اکراه و اجبار نباید برد بلکه باید گفت که ایشان نیز مانند همهٔ همزادان دیگرشان که در نواحی مختلف این سرزمین می‌زیسته‌اند دو زبان داشته‌اند: یکی زبان سادهٔ محلی که در محاوره بکار می‌رفته و با زبان محاورهٔ ناطق دیگر اندک اختلافی داشته و دیگری زبان فصیح ادبی که در میان همهٔ مردمان این سرزمین پهنانور مشترک بوده است. بدیهی است که در نوشتن همواره این زبان دوم را بکار می‌برده‌اند زیرا که می‌خواستند آمارشان از حدود کوچک ولایت بیرون برود و در همهٔ این تری نواح را انتشار یابد. تا هنگامی که محارک مردم این سرزمین اندک و عدلی خود ایشان

بوده حال چنین بوده است .

اما سیاستهای خارجی که از چندی پیش در کشورهای ما نفوذ یافته است یکی از وسائل پیشرفت و غلبه خود را ایجاد تفرقه و نفاق میان اقوام ایرانی دیده و در این راه کوششها کرده است . یکجا غرور قومیت را تقویت کرده و استقلال زبان را وسیله ایجاد یا تحکیم استقلال سیاسی نشان داده و جای دیگر مردم ساده لوح را برانگیخته تا مان خود و برادران خویش اختلافات جزئی و نادرست بیابند و خود را به سبب آنکه لهجه محلی ایشان عیناً همان زبان رسمی کشور نیست مظلوم بیندارند و دندان کینه بر هم بقشارند .

عجبا امگر زبان فصیح و ادبی فارسی که در اصطلاح «لفظ قلم» نامیده می شود ، و این نام بر آن بجا و سزاوار است ، امروز زبان کدام ناحیه خاص است تا نواحی دیگر از آن اعراض کنند و بخواهند لهجه محلی خود را بجای آن بنشانند ؟ همه اقوام ایرانی در تشکیل و تکمیل زبان فارسی سهیم بوده اند و مشکل می توان گفت که سهم کدام ناحیه بزرگتر بوده است ، اکنون اگر یکی از اقوام ایرانی بخواهد از این زبان ، که گنجینه فرهنگ عظیم و درخشان اوست ، چشم پیوستد و لهجه محلی خود را بجای آن بنشانند هم به جامعه ای که عضو آنست زبان رسانیده و هم به خود خیانت کرده است ، زیرا که اگر آن لهجه به اندازه زبان رسمی و ادبی استعداد ترقی داشته باشد (و این امر در همه مورد مسلم نیست) قرنهای کوشش و همت لازم است تا به این حد از وسعت و کمال برسد و چون این کوشش بهبود یافته انجام یافت تازه زبانی خواهد شد که دامنه انتشار و شماره متکلمان آن بسیار محدودتر از زبان فارسی است .

فرهنگ مشترك ۹۰

هنگامی که همه ملت‌های جهان می‌کوشند تا بروست میدان انتشار زبان و فرهنگ خود بیفزایند ما چرا باید بعمد از یکدیگر جداشویم و از زبان و فرهنگ وسیع و درخشان خود به پهنای نادریست و ناروا دست برداریم ؟

این نکته است که مردم دانا و بینا، اگر از شائبه غرض و تعصب بری باشند ، همه در آن متفقند . این روزها کتابی به نام « افکار شاعر » از آثار یکی از دانشمندان افغانستان به دستم رسید که همین معنی را جسته جسته در صفحات آن دیدم . از آن جمله مؤلف دانشمند کتاب، آقای صلاح‌الدین ، در یکجا چنین می‌نویسد:

ممالکی که به این زبان (یعنی زبان فارسی‌پادری) تکلم می‌کنند ممالک جداگانه می‌باشند که یکی از ما به اشتراک‌هایی که دارند شعر و ادب است و نباید ما آنرا نیز در فرهنگ اختلافاتشان بیفزائیم . اگر هند و افغانستان و قارس تفاوتی دارند آن تفاوت و اختلاف را نباید در اشعار سراغ نمود چه اشعار تنها وسیله‌ایست که به آن اشتراک دارند. اگر اختلافی رامی‌خواهند که بین آنها بجویند هزاران منشأ دیگر موجود است که به عقیده من باید این اختلافات را به واسطه زبان و شعر و ادب لااقل تخفیف نمود .

نکته‌ای که در اینجا بتصریح باید گمت اینست که اشتراک در فرهنگ مستلزم وحدت حکومت نیست و نباید گمان برد که در این گفتگو غرض سیاسی نهفته است . گفتیم که این سرزمین وسیع اغلب در طی تاریخ زیر فرمان حکومت‌های متعدد بوده اما همیشه وحدت فرهنگی خود را حفظ کرده است. مثال فرهنگ مشترك و حکومت مختلف را

فرهنگ و اجتماع

امروز نیز در انگلستان و امریکای فرانسه و بلژیک و قسمتی از سویس می‌توان یافت. گذشته از آنکه فکر جهانگشایی در دنیای امروز کهنه و باطل است، کشورهای که فرهنگ مشترک ایرانی دارند هیچیک در وضعی نیستند که از یکی برای دیگری خطر استیلا یا تجاوزی در میان باشد.

و اگر چنین امکانی در پیش بود باز برای متجاوز واقعی حاصل نمی‌شد. گنجایش خاک این کشورها بسیار بیش از شماره نفوس آنهاست و منابع طبیعی نیز در آنها بیش از احتیاج مردمان وجود دارد. هیچیک از آنها هنوز کار خود را خوب نساخته‌است تا به اصلاح‌کار دیگران پردازد بنابراین فکر تجاوز و تسلط اگر در دماغ یکی از این اقوام پیدا شود نیز کودکانه و حتی ابلهانه است. پس در تقویت بنیان این فرهنگ واحد مشترک، که روزگاری دراز جهانی را خیره کرده است، احتمال زیان هیچ نیست و به‌فایدهٔ عظیم آن یقین هست.

نکتهٔ دیگر آنکه لازمهٔ داشتن فرهنگ مشترک آن نیست که اقوام و طوایف مختلف را از تکلم به لهجهٔ مادری خود منع کنیم یا آن لهجه‌ها را خوار بشماریم و ترقی و توسعهٔ آنها را مانع شویم. این لهجه‌ها یا زبانهای فرعی همیشه وجود داشته و خواهد بود تا آنکه بتدریج بر اثر رواج زبان مشترک و فصیح، که آن خود نتیجهٔ تعمیم آموزش و پرورش است، به‌هم نزدیک شود یعنی اختلافات جزئی آنها از میان برود. جایی تعجب است که در این سالهای اخیر که در ایجاد روابط فرهنگی با اکثر کشورهای جهان اقداماتی شده است هنوز برای ارتباط با کشورهای هم‌تراز و هم‌زبان خود قدمی برنداشته‌ایم. بگمان ما از

وظایف خطیر وزارت فرهنگ یکی همین است .
باید کنگره‌ها از شاعران و نویسندگان فارسی زبان کشورهای
مختلف تشکیل شود تا متفکران این اقوام با هم آشنائی و ارتباط
حاصل کنند . هیئت‌های فرهنگی باید از کشوری به کشوری بروند . با
افتاد و آداب و آثار فکری یکدیگر آشنا شوند .
انجمنهای روابط فرهنگی باید تشکیل شود تا مبادله کتاب و
مطبوعات را میان این کشورها تسهیل کند . هر کشوری باید نماینده
فرهنگی به کشور هم‌زبان خود بفرستد تا ارتباط دائم برقرار شود .
اگر در این راه کوششی که شایسته است بعمل آید یقین داریم
که در ترقی و تکامل فرهنگ ملت‌های فارسی زبان تأثیری عظیم خواهد
داشت و فواید بزرگی از آن حاصل خواهد شد .

خرداد ۱۳۲۶

همسایگان نهناس

دیگانشکی بگر که من و یار چون دو چشم
هسایه ایم و خاسه هم را ندیده ایم ،

در این دو قرن اخیر که مغرب زمین در تمدن و فرهنگ از مشرق
پیش افتاده است ملت‌های آسیا همه گردن کشیده و چشم به اروپا و
آمریکا دوخته‌اند و دل‌های مغربی چنان هوش و دل از ایشان ربوده که
خویشان و نزدیکان دیرین را از یادشان برده است . ملت‌های آسیا پیش
از این باهم آشنائیها داشتند . در بسیاری از امور فرهنگی و ادبی و هنری
باهم شریک بودند . زبان یکدیگر را می‌دانستند . هر شاعر ایرانی فارسی
زبان کم و بیش اشعاری نیز به عربی می‌سرود و گاهی دیوانی جداگانه
به این زبان داشت . شاعر ترک به فارسی شعر می‌گفت و سلطان عثمانی اگر
چند پادشاه ایران در جنگ بود فارسی می‌دانست و به فارسی می‌نوشت و آثار
ادبی این زبان را دوست می‌داشت . جلال‌الدین محمد پاینده خود از
بلخ به قونیه می‌رفت و در آنجا هواخواه و مرید می‌یافت . سعدی در دیار
عربی زبانان سیاحت می‌کرد و از محضر ادیبان و دانشمندان آن سر-
زمین بهره می‌برد یا ایشانرا بهره‌مند می‌کرد . اهل دانش و ادب در عصر
و عراق و شام هر کجا که با می‌نیادند ؛ وطنی می‌یافتند . مضمونهای

۹۶ **همسایگان ناشناس**

زیبای متنی و ابن الفارض گاهی جامه فارسی می پوشیدند و از دیوان سخنوران ایران سردمی آوردند. فارابی و رازی و ابن سینا و ابوریحان به عربی کتاب می نوشتند و تشنگان دانش را در ساحل بحر روم و کنار نیل نیز از زلال معرفت سیراب می کردند . میان ایران و افغانستان و آسیای مرکزی جدائی نبود . پیشه‌ور و هنرمند اصفهانی در غزنین و سمرقند کاخها می ساخت و نقاش تبریزی در هرات هنر می فروخت . هر ادیب پرمایه تبریز و کاشان و اصفهان شوق سفر هند در سر داشت زیرا که می دانست در آنجا عزیزش دارند و متاعش مشتری خواهد داشت .

اندک اندک دلبر طنز مغربی در جمع این دوستان راه یافت . خویشان و دوستان پیوند آشنائی از هم بریدند و چنان چشم دل بر او دوختند که دیگر پیرامون خویش را ندیدند. اکنون دیر است که این آشنایان قدیم یکدیگر را درست نمی شناسند. ما هر ماهه چندین کتاب از ادبیات و علوم غربی به فارسی ترجمه می کنیم . نام دانشمندان و ادیبان اروپائی که سهل است ، نام پدر و مادر و دختر عموی بازیگران سینما- های امریکائی را به خاطر می سپاریم . اما کسی نیست که بداند، یا بخواهد بداند، که در این نزدیکی، همسایه ترک ما در صد و پنجاه ساله آخرین چه کرده است. شاعرانش چه می گویند ، نویسندگانش چه می نویسند، مردمش چه می خوانند ، نگارنده اش چه نقشی می کشد و نوازنده اش چه راهی می زند .

با کشورهای عربی هم ترک آشنائی کرده ایم . در مدرسه هنوز عربی می خوانیم اما از ملتهای زنده عرب چیزی نمی دانیم. از اوضاع

فرهنگ و اجتماع ۹۲

فرهنگی و اجتماعی ایشان بیخبریم . يك قطعه شعر عربی امروز را به فارسی ترجمه نکرده ایم . شاید می‌بنداریم که هنوز شاعر عرب در کرانه‌های زیبای بحر روم بر قریح و اطلال و دمنه می‌گریه و دلبر خود را به «تخم شتر مرغ» تشبیه می‌کند .

هند و پاکستان چندیست که از بندگی آزاد شده‌اند. برای تجدید عهد با این دو کشور عظیم که دوست دیرین ما هستند هنوز قدم استواری برنداشته‌ایم . میان ما و افغانستان جز يك خط مرزی فاصله‌ای نیست. هر دو يك نژاد و يك زبان و يك دین داریم . اما يك‌دل نیستیم . من هر گاه چهره نجیب و مهربانگیر يك افغانی رامی‌بینم و آهنگ دلنشین فارسی او را می‌شنوم میل دارم که سر بزیر بیندازم . گوئی در نگاه پر محبتش گله‌ای هست و به زبان حال می‌گوید : «برادر عزیز ، مرا کم می‌شناسی و کم دوست داری» .

این قصور تنها از ما نیست . همسایگان ما هم مقصرند . ایشان هم دیگر ما را درست نمی‌شناسند . از وضع کشور ما بیخبرند . با ذوق و اندیشه امروز ما آشنائی ندارند . اهل تسنن می‌بندارند که ایرانی چون شیعه است با ایشان سر ففاق دارد ، و نمی‌دانند که امروز ما بوجوه اشتراك بیشتر نظر داریم . ایشان هم کوششی چنانکه در خور است بکار نمی‌برند تا عهد قدیم را با ما نو کنند . شاید میان ملت‌های همسایه و نزدیک ما هم گاهی ساده لوحان و کم مایگانی باشند که در تاریخ گذشته بهانه‌ای برای نفاق و جدائی با ما بجویند . اما خوشبختانه هم‌جا شماره ایشان اندک است . من هر گاه با چنین کسانی روبرو شده‌ام از طبع لطیف سخن آفرین شیراز ، حافظ ، مدد خواسته و از زبان ملت ایران گفته‌ام که :

۹۸ **همسایگان ناشناس**

ما قصهٔ سکندر و دارا نخوانده‌ایم از ماجز حکایت مهر و وفامهرس در این گفتگو ما هیچ به سیاست نظر نداریم. آشنائی و دوستی میان ملت‌های امری دیگر است و با وقایع روز که ناپایدار و گذرانست ارتباط فراوان ندارد اگر چه در آن ممکن است تأثیر بسیار داشته باشد. شاید کوتاه بینان چنین گمان ببرند که چون همسایگان ما امروز در تمدن و فرهنگ بمغرب زمین نمی‌رسند اطلاع از دانش و هنر ایشان برای ما چندان سودی ندارد. این گمان یکسر خطاست. ما قرن‌ها باهم رابطهٔ نزدیک و اغلب فرهنگ مشترک داشته‌ایم. اگر روزگاری دراز مشعل ذوق و دانش در این قسمت آسیا می‌درخشید از این جهت بود که همهٔ ما در افروختن آن شریک و همکار بودیم. هر یک از ملت‌های مغرب آسیا در ایجاد آن فرهنگ عظیم که فرهنگ اسلامی خوانده می‌شود سهمی داشت. از نادانی و بیخبری است اگر یکی از ما نخواهد همهٔ هنرها را به خود نسبت بدهد و پادشاهان بر سر این معنی معارضه و دشمنی کند. اکنون هم از آشنائی و همکاری باهم سودها می‌توانیم برد.

امروز در امور معنوی و فرهنگی همهٔ این ملت‌ها با مسائل مشابهی روبه‌رو هستند. همه تمدن و فرهنگی قدیم دارند و اکنون باید راهی بیابند تا فرهنگ دنیای جدید را بپذیرند بی آنکه خصائص و مزایای فرهنگ کهن را از دست بدهند. در اقتباس و نقل و ترجمه اصطلاحات علمی، امروز همهٔ این ملت‌ها به یک مشکل بر می‌خورند. همه باید در اندیشهٔ آن باشند که شیوه‌های نو را در فنون ذوقی و هنری چگونه بکار ببرند که با خصوصیات ذوقی خود ایشان و پادشاهان و هنر عالی قدیمشان منافات و تناقض نداشته باشد.

فرهنگ و اجتماع ۹۹

در این امور هر يك از این کشورها بتنهائی تجربه‌هایی کرده‌اند. بعضی از این کارها ناسنجیده و نادرست بوده و نتیجه مطلوب نداده است بعضی دیگر درست و بجا بوده و حسن اثر بخشیده است. اکنون اگر باهم آشنائی بیشتر داشته باشیم می‌توانیم از حاصل تجربه‌های یکدیگر بهره‌ور شویم و هر يك بتنهائی آزموده را نیازمائی و وقت و همت خود را در کاری صرف نکنیم که می‌دانیم از آن جز پشیمانی نخواهیم برد. گذشته از این آشنائی ما مقدمه همکاری‌های سودمند در امور معنوی خواهد بود که هیچ‌یک از آن بی‌نیاز نیستیم. ارتباط فکری و معنوی ملت‌های آسیا در گیرودار سیاست و دشواری‌های اقتصادی امروز نیز سود بسیار خواهد داشت و موجب آسان شدن همکاری، در این امور، خواهد بود. برای حصول این ارتباط و تجدید دوستی و آشنائی دیرین باید از یادآوری هر نکته‌ای که در پیوند مهر ما رخنه و خلیلی وارد آورد پرهیز کنیم. قصه‌سکندر و دارا را نگوئیم و نشویم و جز سرود مهر و وفا نخوانیم.

ایران دزمرکز این ملت‌های آسیائی است که از قرن‌ها باز در تمدن و فرهنگ باهم شرکت داشته‌اند و ایرانی باقریحه و ذوق خاص خویش همیشه واسطه ارتباط معنوی و فرهنگی همسایگان خویش با یکدیگر بوده است. امروز نیز باید همان وظیفه کهن را بر عهده بگیرد. همسایگان خود را خوب و درست بشناسد و خود را چنانکه هست به ایشان بشناساند و باز دیگر میان ذوق و اندیشه این ملت‌ها پیوندی متین پدید آورد.

همسایگان باشناس

این خدمت بسیار بزرگی است و برای آینده ایران و آینده همه

همسایگان ایران سودها دربر خواهد داشت

مرداد ۱۳۲۲